

درس یکصد و هشتاد و دوم:

نظر صحیح در کیفیت علم پروردگار (3)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَمَّا كَانَ هُنَا مَظَنَّةُ سَوَالٍ هُوَ أَنَّ هَذَا الوجودَ الخاصَّ و الماهيةَ الخاصةَ و بِالجملةِ ذاتُ كُلِّ شَيْءٍ المذكورةِ فِي النَّظْمِ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَزْلِ فَكَيْفَ كَانَ مَعْلُومًا و المَعْدُومُ لَا يُعْلَمُ أَجْبُنًا بِأَنَّهُ لَمْ تَكُ ذاتُ كُلِّ شَيْءٍ بِالسَّلْبِ البسيطِ فِي الْأَزْلِ أَي لَمْ تَكُنْ بِنَحْوِ الكثرةِ فِي الْأَزْلِ.^١

در این بحث به طور اجمال عرض شد که در جنبه ظهور اشیا در علم ربوبی همان اضافه اشراقیه عبارت از وجود اشیا و ظهور اشیا و حضور اشیا است بنابراین علم ربوبی در اینجا با قدرت ربوبی یکی خواهد شد و عرض شد که آن فیض مقدس اطلاقی و آن وجود مطلق به نحو وجود بسیط همه جا را گرفته است و همه اشیا را در زیر پر خودش آورده است و ایشان می فرمایند که منظور این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «**کمال الإخلاص نفی الصفات عنه**» صفاتی است که جنبه تقابل را می طلبد؛ مثلاً خالق مخلوقیتی را می طلبد، رازق مرزوقیتی را می طلبد، عالم معلومیتی را می طلبد و **هَلُمَّ جَرًّا**. اما در مورد ذات پروردگار که صفت، دیگر مقابلی ندارد بلکه عالمیت عین معلومیت است، رازقیت طرف مقابلی ندارد، خالقیت طرف مقابلی ندارد و تمام اینها به واسطه اضافه اشراقی متحقق هستند پس روی این حساب، دیگر ما صفات را باید از او نفی کنیم. به این معنا است.

عرض شد که اولاً کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمایند: «**کمال الإخلاص نفی الصفات عنه**»، هیچ ناظر به صفات متعارف خلقی نیست و هیچ ناظر به این اوصافی که مردم نسبت می دهند نیست به جهت اینکه حضرت در مقام تبیین حقیقه الصفة است نه صفتی را که مردم نسبت می دهند آنها خیلی چیزها می خواهد نسبت دهند، مردم خود خدا را هم مثل خدای دیگر دارای عقل و شعور و دست و پا می دانند، حضرت که در این مقام نیست. حضرت که نمی خواهد آن اوصافی را که آن دوغ فروش و قصاب دارند با آن صفات و نعوت خدا را توصیف می کنند نفی کند بلکه اصلاً حضرت دارد حقیقه الصفة را نفی می کند و می فرماید: در مقام ربوبی؛ در مقام هوویتی دیگر صفت نیست آنجا فقط ذات است و بس. در مقام تنازل، صفت به وجود می آید و صفت در مرحله بروز و ظهور است. در مرحله هوویتی که بروز و ظهور نیست پس صفت در آنجا چه کار می کند؟! در هر صورت ایشان این طور معنا فرمودند. البته این معنا هم در یک مرحله صحیح است که ما نمی توانیم صفاتی را که جنبه اضافی مقولیه دارند را به خداوند نسبت بدهیم بلکه صفات پروردگار به عنوان اضافه اشراقیه هستند یعنی اگر خالق است مخلوقش هم به توسط خالقیت است نه مخلوق جدای از خدا، اگر

^١. منظومه، ج ٣، ص ٥٩٣ و ٥٩٤.

رازق است آن مرزوقش هم عین رازقیت او است نه جدای از رازق، اگر به عباد رحیم است آن مرحومش هم همان جنبه رحیمیت را دارد نه اینکه جدای از رحیمیت باشد.

تلمیذ: در مرحله ذات است یا در مرحله خارج از ذات؟

استاد: بله در مرحله ذات.

تلمیذ: حاجی در مرحله ذات قائل به اضافه اشراقیه بود.

استاد: البته اضافه اشراقیه همه اش از مرحله ذات است متنها دارای مراتب است یعنی اگر بخواهد یک اضافه اشراقیه بشود یک سلسله مراتب دهری را باید طی کند؛ مقام مشیت و مقام اراده و بعد از مقام اراده هم در عقل اوّل بیاید و امثال ذلک. حالا آن عقل اوّل و اینها مراتب بعدی هستند ولی همان اراده و اینها که از اوصاف ذات هستند بالأخره در مقام مادون ذات هستند اما این طور نیست که از آن هوویتیّت بلا واسطه اضافه اشراقیه بشود بلکه در آنجا هم آن سلسله مراتب محفوظ است اما بحث ما در این است که سلسله مراتب کثرت واقعی ایجاد می کند یا کثرت اعتباری؟! اگر کثرت واقعی ایجاد کند به نحوی که از خود آن وحدت جدا بشوند، لازمه اش ترکیب و امثال ذلک است، اگر کثرت اعتباری باشد و وحدت واقعی باشد این همان است که عرفا می گویند؛ وحدت یک وحدت است در ضمن کثرت، کثرت است در ضمن وحدت. این مطلب مرحوم حاجی و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

بعد ایشان در اینجا مطلبی را می فرمایند که بسیار مطلب عالی ای است ولی از آنجایی که این قضیه بر ایشان اشراق نشده و به حقیقت این قضیه کسی نمی تواند پی ببرد مگر آن کسی که واقعاً به او اشراق شود و به حقیقت وجود برسد، لذا در عباراتشان نوساناتی مشاهده می شود. مطلبی را که ایشان می فرمایند این است که ما ببینیم اصلاً می شود از معدوم مطلق خبر داد یا نه؟ وقتی که یک شیء معدوم است دیگر **لا یَعْلَمُهُ أَحَدٌ**؛ معدوم است دیگر، پس اینکه **یَعْلَمُهُ أَحَدٌ** دلیل بر این است که او معدوم نیست، وقتی که معدوم نشد پس حضور دارد. حالا حضورش به چه نحوی است؟! بعضی ها می فرمایند که این علم اجمالی که مقدم بر اشیاء است در عین علم اجمالی، علم تفصیلی هم هست متنها به نحو اعلی؛ یعنی لازم نیست همین ترکیب صوری که ما در عالم خارج از مرکبات و اینها می بینیم در آن عالم وجود داشته باشد بلکه یک صورت حقیقیه این که خالی از ترکیب است و واجد بساطتی است در آنجا وجود دارد که ما از آن تعبیر به اعیان ثابته می کنیم. هم در وجودش و هم در ماهیتش؛ در وجودش به نحو اعلی و در ماهیتش هم به نحو اعیان ثابته. یعنی همین کتاب که الآن در جلوی من است و متشکل از صفحات، کاغذ، چرم و این خصوصیات است، یک وجودی دارد؛ این کتاب ازلاً بوده متنها نه به این شکل و با این وزن که دارید جلوی من می بیند بلکه یک حقیقتی از این کتاب به نحو اعلی بوده که منافاتی با بساطت وجود نداشته است و این ترکیبی که ما در جنس و فصل و ماده این می بینم در آنجا نبوده

است و به عبارت دیگر وقتی که شما زید را در خواب می بینید که من باب مثال به شما چیزی می دهد - این زیدی که در خواب می بینید - واقعاً زید را می بینید نه اینکه وقتی که در خواب دارید می بینید، صورت زید را می بینید. یعنی شما وقتی در خواب دارید زید را می بینید آیا تا حالا با خودتان فکر کرده اید که این صورت زید است و خود زید نیست؟! هیچ وقت چنین فکری را نمی کنید چون همان حقیقت شیء الآن به همین صورت درآمده است. ما چنین فکری نمی کنیم. فرض کنید اگر شما شخصی را در خواب دیدید و تصور کنید این صورت او است در این صورت دیگر با او جدی معامله نمی کنید، جدی حرف نمی زنید، جدی برخورد نمی کنید. من اگر ببینم که یک صورتی از شما هست ولی شما نیستید دیگر با شما کاری ندارم. اینکه واقعاً ما می رویم صحبت می کنیم و واقعاً اخباری می دهد یک کاری می کند و ... دلیل بر این است که واقعیتی در پس این پرده هست درست شد؟! شما همین مطلب را در مورد همین ابدان و همین اشکال ظاهری بیاورید اینکه الآن در اینجا هست آیا فقط یک صورتی دارد یا این، همان حقیقت است که به این صورت درآمده است؟! آیا این یک اثری است از آثار آن حقیقت یا همان حقیقت است که به این مرحله بروز و ظهور پیدا کرده است؟! دو مطلب است. یک وقت عکس زید را به شما نشان می دهند، می گویند: رحمة الله علیه، چقدر مرد بزرگی بود ولی هیچ وقت با او حرف هم می زنید؟! حرف نمی زنید. یک وقت هم خود زید را جلوی شما می گذارند، با او صحبت می کنید. آیا تصویری که این آقایان از این اشیاء عالم خارج کرده اند به نحو اول است یا به نحو دوم است؟! اینکه می گویند: همه اشیاء در ازل بوده اند آیا این یعنی یک صورتی از آن است که در ازل بوده یا همان است؟! اگر یک حقیقتی بوده و این، عکسی از او است، پس این، او نیست. اگر همین او بوده است پس چرا می گویند که در ازل نبوده است. اشیاء خارج به چه ملاکی در ازل نبوده اند و اینکه به نحو اعلیٰ در ازل همه چیز هست آیا این صورت خارج هم هست یا صورت خارج نیست؟! اگر صورت خارج نباشد بنابراین همین صورت خارج به این کیفیت، معدوم است و وقتی که معدوم شد مجهول می شود و همین دلیل و برهان دوباره روی این می آید. ما به هر مرتبه و به هر اثر و به هر لازمی از لوازم این قضیه که ملتزم بشویم این دلیل گریبان ما را می گیرد که شیء معدوم غیر معلوم است حالا هر چه می خواهد باشد.

شما بر فرض بگویید: این به نحو اعلیٰ وجود داشته است، خب به نحو ادنیٰ که وجود نداشته است پس علم به ادنیٰ وجود ندارد؛ دو، دو تا چهارتا! من باب مثال شما بگویید: در ازل عین ثابتش بوده و خودش نبوده است، خب عین ثابتش بوده است آیا این صورت مرکبۀ خارجی هم بود یا نبود؟! اگر بود پس دنگ و فنگش دیگر چیست که در ازل همه به نحو اجمال بودیم! اگر این طور است پس این معدوم می شود، وقتی که معدوم شد علم به معدوم هم محال است.

تلمیذ: این طور نیست که چون صد آمد نود هم در او هست!؟

استاد: نود، داخل صد است.

تلمیذ: اعلیٰ است معنایش این است که أدنی را دارد.

استاد: دارد یعنی چه؟! یعنی تمام مراحل وجود با جمیع آثار و جمیع لوازم را دارد، نه اینکه این را دارد اما یک آثاری الآن ندارد بعداً پیدا می کند آن دیگر معدوم می شود. شما الآن در منزلتان پول ندارید بلکه این پول من باب مثال در منزل کسی دیگر است، بالأخره الآن در جیب شما پول نیست گرچه بگویید که من یک میلیون هم در فلان صندوق دارم اما فعلاً در جیب شما نیست، بله، یک ساعت دیگر می آیند آن پول را به شما تحویل می دهند آن وقت این پول در جیب شما می رود و تازه شما بالفعل می شوید. الآن شما واجد هستید گرچه من بدانم که شما پول دارید، دانستن من دلیل نمی شود که شما واجدیت بالفعل داشته باشید.

این آثار و لوازمی که مربوط به عالم کثرت هست برای عالم کثرت است وقتی که برای عالم کثرت شد پس در ازل نبوده است به نحو اعلیٰ بوده است یا مثل آقایان مشائین بگویید: یک صورت مُرسمه‌ای بوده است، یا اینکه بگویید: صور مرتسمه نبود بلکه وجودش به نحو اعلیٰ بوده است. ما اعلیٰ و أدنی سرمان نمی شود ما می گوئیم که این خصوصیت و این کیفیت به این نحو یا بوده یا نبوده است؛ اگر نبوده است لازمه اش جهل پروردگار است و اگر بوده است بنابراین دیگر علم اجمال و تفصیل کجا رفت؟! دیگر آنجا مقام تفصیل است، تمام این علم اجمالی و امثال ذلک همه پی کارش می رود.

تلمیذ: یعنی آثاری که ما در این مرحله می بینیم این آثار در آن مرحله هست ولی به نحو روشن، واضح، مبین تر و معلوم تری؟!

استاد: ببینید تمام این آثار در مرحله بالاتر به نحو قوی تر هست این درست است ولی آیا این به نحو قوی تر بودن دلیل است بر اینکه به نحو ضعیف تر نیست یا واجد ضعیف تر است؟! ما الآن داریم ضعیف را می بینیم.

تلمیذ: حالا این لامپی که مثلاً صد وات دارد نور می دهد یک وات داخلش هست یا نیست؟!

استاد: یک وات داخلش هست یعنی این مرکب از صد تا یک وات است به جای اینکه شما صد تا لامپ یکی یکی کنار هم بگذارید، همه برق هایش را جمع کردید و یک سیم درست کردید و این انرژی و نیرویی که باید در صد تا لامپ صرف شود را در یکی جمع کرده اید بنابراین اگر ما نور این چراغ را تجزیه کنیم صد تا یک لامپی می شود. اینکه ما همه را در آن جمع کردیم کاری نداریم صحبت در این است که این برقی که الآن در این لامپ هست، اگر شما کلید را بزنید این برق بروز و ظهور پیدا می کند و اگر نزنید این برق همان جا سر جایش هست ولو دائماً بگویید: برق داخل این سیم است، می گوئیم که بله، هست قبول داریم ولی بالأخره نور کجا رفته است؟! آیا فعلاً نور هست یا نه؟! تا کلید را نزنید نور از آن بیرون نمی آید، اینهایی که در این عالم

هستند و ما اینها را می بینیم - حالا این عالم هیچ، چون این مشاهده ما است - در عالم مثال و عالم بالاتر تمام اینها مراتب نزول هستند، چرا فقط این عالم را می گوئید؟! آیا اینها با همان تفصیل و خصوصیات بوده اند یا نبوده اند؟! اگر نبوده اند و واقعاً معدوم بوده اند که علم به معدوم محال است، خود خدا هم نمی تواند علم به معدوم پیدا کند. اگر بوده اند به همین کیفیت هم بوده اند پس این برای ما مجهول است و برای خداوند متعال که مجهولیت ندارند؛ تمام این حوادث و مسائل که در عالم کون بوده اند و هستند و خواهند بود **إِلَى مَا لَا نَهَايَةَ**، در آن وجود منبسط و ذات پروردگار به نحو تفصیل حضور داشته اند ولی از نقطه نظر ضعف مراتب علی، اطلاع بر این مراتب مبتنی بر این است که انسان بر آن مرتبه اشراق داشته باشد.

معدوم نشدن وجود

موجودیت بالفعل همه اشیاء

اگر وجود ما طوری بود که از زمان بیرون می آمدیم همین حوادثی که صد سال دیگر اتفاق می افتد را همین الآن مشاهده می کردیم، واقعاً نفس آن حادثه را با آن خصوصیت مشاهده می کردیم لذا می گویند: هر چه که وجود پیدا کند دیگر از بین نمی رود، چرا از بین نمی رود؟! به خاطر اینکه الآن این وعاء وجود برای خودش محفوظ است. عرض بنده این است که نه تنها هر چیزی که وجود پیدا کند دیگر از بین نمی رود بلکه همه اشیاء بالفعل موجود هستند و از بین نمی روند. وقتی که بالفعل شد دیگر آینده و گذشته در اینجا مطرح نیست بلکه همه ثابت می شوند ولی چون ما در زمان هستیم، آینده و گذشته را معدوم می بینیم چون الآن خودمان را در حال احساس می کنیم.

تلمیذ: نظر انیشتین را چه کنیم؟

استاد: نه آن مسئله اش فرق می کند، اشتباه انیشتین این بود که خیال می کرد زمان یک امر واقعی بود ولی واقعی نسبت به ما، نه نسبت به نفس الامر و حقیقت، می گوید که الآن این زمان عبارت از این حرکت خاص زمین به دور خودش و به دور خورشید است که این را زمان می گویند. بنابراین ما که الآن در مقطع زندگی می کنیم و همه چیز را حال می بینیم چون دقیقاً ما خودمان را با این زمان وفق دادیم لذا همه چیز را حال می بینیم مثل اینکه شما یک مورچه را روی ریسمان نگه دارید و این مورچه شروع به حرکت کردن کند و همین طور راه برود اگر این ریسمان ثابت باشد این مورچه به این چیزهایی که در دور و برش هستند یکی یکی نگاه می کند، حالا اگر به همان مقدار که این مورچه راه می رود و حرکت می کند شما هم به همان مقدار ریسمان را دائماً عقب بکشید یعنی سرعت عقب کشیدن شما با سرعت جلو رفتن مورچه یکسان باشد آن وقت مورچه فقط یک نقطه را می بیند همین طور است یا نه؟! فقط یک نقطه را می بیند یعنی به اندازه سر سوزن این طرف و آن طرف را نمی بیند چون درست مورچه از آن طرف دارد به این طرف می آید، هر چه به این طرف می آید شما ریسمان را

دائماً عقب می کشید یعنی به اندازه پاهایی که این مورچه برمی دارد این ریسمان به عقب برگشت داده می شود پس مورچه همیشه در یک نقطه ثابت است گرچه خودش خیال می کند حرکت می کند و راه می رود. الآن چون حرکت و فعالیت ما با فعالیت زمین و با حرکت زمین مساوی است لذا ما همه چیز را ثابت می بینیم. ایشان این طور تصور کرده اند. بعد حالا اگر ما آمدیم خودمان را از زمان جلو انداختیم؛ خودمان را از زمان جلو انداختیم یعنی من باب مثال با یک سرعتی حرکت کنیم که آن سرعت، سرعتی باشد که از این زمان سریع تر باشد، ما به حوادث گذشته یا اگر سرعت کمتر باشد به حوادث آینده اطلاع پیدا می کنیم - چه آینده چه گذشته - و تمام اینها اشتباه محض است چون زمان در ارتباط ما با اشیاء خارج است، خود خصوصیت آن زمان در اختیار ما نیست که بتوانیم زمان را تغییر بدهیم یا ندهیم، نهایت کاری که بتوانید انجام دهید این است که حرکتتان از حرکت زمین سریع تر می شود، بسیار خوب مگر سرعت آپولوها و این ماهواره ها سریع تر نیست؟! طلوع و غروب را زودتر می بینند، باشد!

فرض کنید که شما به اندازه ای دور زمین حرکت کنید، اصلاً سیصد هزار کیلومتر در ثانیه دور زمین بگردید، در هر دقیقه در هر پنج ثانیه - من باب مثال می گویم - مدام طلوع و غروب خورشید را ببینید، بالآخره چه شد؟! همان طلوع و غروب بالفعل را مکرر می بینید، دیگر جلوتر نمی روید یعنی فرض کنید وقتی که بیاید روی زمین بنشینید و بگویید که ده سال دیگر فلان قضیه اتفاق می افتد یا اینکه فلان چیز ده سال قبل بوده است همه پیر شدند من که الآن دو دقیقه است که سوار آپولو شدم، چرا همه پیر شدند چرا همه ریش ها سفید شده است؟! می گویند که آقا شما خیلی از زمان عقب افتاده اید! زمان جلو رفته است و شما هنوز مانده اید! این حرف ها همه چرت و پرت است، این زمان یک حرکتی است که دست من و دست دیگری نیست بلکه کاری که سرعت ما می کند این است که ما را زودتر به حوادثی که جلوی چشم ما نیست می رساند، نه اینکه آن حوادث را برای ما جلوتر می آورد، حوادث سر جایش هست، نظم سر جایش هست، حرکت سر جایش است ولی من که فرض کنید می خواهم بروم تا به چنین قضیه ای در عرض ده سال برسم رسیدن من به آنجا فرض کنید که در عرض ده ثانیه می شود پس این مسئله زمان برای ما در اینجا حل نشد، فقط در وقتی قضیه حل می شود که ما از زمان بیرون بیاییم، وقتی که از زمان بیرون آمدیم آن وقت در آنجا اشراف بر زمان پیدا می کنیم یعنی قضایایی که اتفاق نیفتاده است ... اما سریع رفتن و جلو رفتن و عقب رفتن ما هیچ کدام به حرکت طبیعی عالم طبع کاری ندارد آن حرکت سر جایش هست، الآن چه من بدانم این زمین و امثال ذلک می گردند و چه ندانم می گردند، چه در خانه بنشینم می گردد، چه از خانه بیرون بیایم می گردد.

تلمیذ: این خروج از زمان محال است، زمان از لوازم عالم ماده و طبع است اگر ما قائل باشیم که تمام حوادث طبعی با آن حالت ماده و طبعشان ...؟

معنای خروج از زمان

استاد: خروج از زمان یعنی رفتن به علیت زمان؛ به عالم مثال، منظور این است، نه اینکه خروج از زمان با توجه به همین وضع و این و موقعیت و همین بدن.

تلمیذ: شما فرمودید که حوادث با جزئش و حقیقتش و خود ماده‌اش وجود دارد... استاد: وجود دارند.

تلمیذ: در عالم مثال که نه، پس باید در عالم طبع وجود داشته باشد.

استاد: می‌دانم، آن ادراک انسان در عالم مثال هست شما خودتان هستید ولی ادراکش در عالم مثال هست یعنی واقعاً آن قضیه را می‌بیند، آن حادث را می‌بیند و خودش را با آن تطبیق می‌کند.

البته در اینجا یک مطلب هم هست یک مسئله‌ای در اینجا هست که خیلی مسئله دقیقی است و متعرض نشده‌ام اما از نقطه نظر عقلی می‌توانیم برای این قضیه دلیل بیاوریم و باید در عرفان نظری در این قضیه بحث شود و آن اینکه اگر شخصی از مقررات و قوانین عالم طبع بیرون آمد آیا می‌تواند خودش را و طبع خودش را با اراده خودش و آن منوی خودش منطبق کند یا نمی‌تواند؟! فرض کنید که یک قانون از قوانین عالم طبع قانون ثقل است که هر چیز ثقلی در ارتباط با یک چیز خفیف در عمق قرار می‌گیرد اگر شما فرض کنید یک چیزی داشته باشید در عمق قرار می‌گیرد چه اسمش را جاذبه بگذاریم یا غیر از آن بگذاریم. فرض کنید وزن مخصوص آب نسبت به وزن مخصوص روغن بیشتر است، الآن شما این آب و روغن را مخلوط کنید روغن رو می‌آید و آب زیر می‌رود. وزن مخصوص سنگ نسبت به آب بیشتر است لذا اگر سنگی در آب بیندازید پایین می‌رود. این را قانون عالم طبع می‌گویند.

امکان خروج از قوانین عالم طبع

حالا اگر شما از این قانون عالم طبع بیرون آمدید، آیا می‌شود بیرون بیایید یا نه؟! بله می‌شود، چطور؟! آن ثقلی که برای آن سنگ هست را نگه می‌دارید؛ سنگ هست ولی سنگ روی آب هست، انسان هست ولی روی آب راه می‌رود، انسان هست روی هوا راه می‌رود. من باب مثال یک قانون [عالم طبع] قانون جاذبه است - البته اگر بگوییم که جاذبه‌ای هست - انسان هست به جای اینکه روی زمین راه برود روی هوا راه می‌رود چون آن چیزی که ما را روی زمین نگه داشته است جاذبه است - چیزهایی که اینها می‌گویند - این جاذبه چیست؟! انسان روی زمین است اگر جاذبه نباشد انسان بالا می‌پرد. این شخص خودش را از تحت قوانین طبع بیرون می‌آورد وقتی که بیرون آورد می‌تواند بر طبق خواسته خودش، خودش را وفق بدهد، نه اینکه به طور کشک و به طور مثالی این کار را انجام دهد بلکه واقعاً می‌آید یعنی واقعاً همین بدن که فرض کنید هفتاد کیلو یا شصت کیلو وزنش می‌باشد با همین بدن روی آب راه می‌رود بدون اینکه داخل آب شود، با همین بدن روی هوا راه

می‌رود، نه اینکه صورت مثالی آن می‌رود بلکه همین راه می‌رود.

بیرون آمدن از عالم طبع و از قانون آن در اختیار انسانی که قادر باشد وجود دارد، مرتاض‌ها هم این کار را می‌کنند و دیگران هم از این کارها انجام می‌دهند. اگر این‌طور باشد آن وقت ممکن است بگوییم که انسان می‌تواند خودش را در زمان آینده قرار دهد یعنی همین بدن را در زمان آینده قرار دهد یا همین بدن را در زمان گذشته قرار دهد و در زمان گذشته ببرد و این بحث با بحث اعاده معدوم فرق می‌کند. اینها دو بحث هستند؛ اعاده معدوم این است که خود آن معدوم بنفسه و فی نفسه اعاده پیدا کند، اما این این‌طور نیست، این مانند خودش را...، وجود به جای خودش به نحو یک وجود سیال در آنجا محفوظ است.

تلمیذ: بدن هم می‌تواند مقاومت عالم مثال را داشته باشد؟!

استاد: بله صحبت در همین [است] که اگر شخصی بتواند ... چون آن گذشته بالفعل وجود دارد؛ زمان در ظرف خودش وجود دارد همان‌طور که برای زمان آینده انسان به زمان آینده برمی‌گردد می‌تواند خودش را قشنگ در زمان گذشته ببرد و در آنجا خودش وجودش را احساس کند یعنی همان‌طوری که نفس به صورت مثالی خودش، خودش را در گذشته احساس می‌کند بدن خودش را هم در گذشته می‌تواند قرار دهد و خلق کند.

تلمیذ: عالم مثالی آن را می‌تواند ادراک کند یعنی از زمان گذشته یعنی ادراک عالم مثال بالا می‌رود آن وقت انسان از زمان می‌گذرد اینکه می‌فرمایید از مکان بگذرد... استاد: بله از مکان است.

تلمیذ: از مکان که بگذرد یعنی ادراکش بالا می‌رود از مکان می‌گذرد؟ استاد: نه.

تلمیذ: جسمش مثلاً می‌تواند برگردد؟

استاد: بله جسمش هم برمی‌گردد.

تلمیذ: قضیه کربلا می‌شود که انسان آنجا باشد در عین حال...؟ استاد: بله.

تلمیذ: در آن زمان ممکن است هزاران نفر بودند؟!

استاد: بله اگر بتواند، نه اینکه صور...، این می‌تواند خودش را کاملاً در کربلا متحقق کند خودش را ببرد، ببرد و در کربلا بگذارد و آن جریانات را قشنگ ببیند، نه به صورت مثالی، واقعاً با همین بدن و با این خصوصیات خودش را در آنجا ببرد.

تلمیذ: شنیدم...؟

استاد: شنیدن کی بود مانند دیدن!

تلمیذ: ... شاگرد ایشان گفت که ایشان آنچنان قضیه کربلا را درست کرده بود ... گفت وقتی دید خودش را سوزاند ...

عدم وجود علم اجمالی در ذات ربوبی

استاد: شاید این مکاشفه‌ای بوده است. بله، آنجا نشسته و همه می‌بینند، حالش به اصطلاح چیز شده بود. بله این هم یکی از چیزهایی است که به خاطر این لذا ما در اینجا می‌گوییم که اصلاً در علم ربوبی، در ذات ربوبی علم اجمالی وجود ندارد و هرچه هست علم تفصیلی می‌شود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد